

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان ادله

بحث در ادله‌ای بود که برای وظایف تربیتی حکومت وجود دارد و دومین دلیل را که روایی بود شروع کردیم، دلیل اول آیات مربوط به انبیاء بود که بحث شد،

دو. عهدنامه مالک اشتر

دلیل دوم عهد مالک اشتر بود که در آغاز این عهد آمده بود که هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَلَّاهُ مِصْرَ جَبَايَةَ خَرَاجِهَا وَجِهَادَ عَدُوِّهَا وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا، در این عهد و این فرازی که مورد استشهاد قرار گرفته است چند بحث وجود دارد که بیان می‌کنیم.

۱. بررسی سندی عهدنامه مالک

اولین مبحث در استدلال به عهد مالک اشتر، سند عهد بود که آن را مفصل بحث کردیم و حاصل آن این بود که در کتب روایی این عهد با سند نیامده است اما سندی در کتب رجالی و از ناحیه مرحوم نجاشی برای آن آمده است.

۲. تصحیح سند عهدنامه مالک

تصحیح سند عهد مالک اشتر به دو گام نیاز دارد؛

گام اول اینکه این سند ناپیوسته و سندی که در رجال است، آن را به خود روایتی که بدون سند نقل شده است متصل کنیم که گفتیم این بعید نیست و هم رساله حقوق و هم عهد مالک اشتر که دو سند مهم روایی ما است با این طریق امکان تصحیح برای آن‌ها وجود دارد و راز آن این است که رساله حقوق و عهد مالک اشتر از چیزهای مشهوری است که علی‌القاعده یک نسخه داشته که دست همه بوده و همه به آن واقف و آگاه بودند و اگر نجاشی می‌گوید من به عهد مالک اشتر سندی دارم یا سندی به رساله حقوق دارم، درحالی‌که رساله حقوق یا عهدنامه ملک اشتر در کتاب نجاشی آورده نشده است ولی به دلیل اشتهار آن لَا يَبْعُدُ وَ بَلِ الْأَظْهَرُ این است که این سند به چیزی که در کتب روایی ما نقل شده است وصل می‌شود.

گام دوم این بود که در سند عهد چند مورد اشکال وجود داشت که باید به نحوی آن‌ها را اصلاح کنیم، برخلاف سندی که برای رساله حقوق در نجاشی آمده بود و آن سند بی‌اشکال بود، اما سندی که برای عهدنامه مالک اشتر در نجاشی بیان شده، محل بحث است که یکی حسین بن علوان کلبی است، یکی هم سعد بن طریف است که از اسبق نقل کرده است، سعد بن طریف را شیخ توثیق کرده است و نجاشی دارد که یُعَرَفُ وَ یُنْکَرُ که گفتیم این موجب تضعیفش نمی‌شود و لذا با این دو مطلبی که درباره حسین بن علوان کلبی عرض کردیم و مطلبی هم که درباره سعد بن طریف توضیح دادیم قریب به ذهن می‌آید که این سند، سند معتبری شود، بقیه روایت مشکلی ندارد و همه از بزرگان هستند، مثلاً ابن جندی عن علی بن همام عن الحمیری عن هارون بن مسلم، در آخر نیز اصبع بن نباته آمده است که از صحابه خاصه امیرالمؤمنین سلام الله علیه است. سند مرحوم شیخ هم شاید بهتر باشد ابن ابی الجید عن محمد بن حسن صفار عن الحمیری عن هارون بن مسلم؛ بنابراین سند نجاشی قابل تصحیح است و سند شیخ هم کمی با آن تفاوت دارد و قابل تصحیح است. این دو سند عهد مالک اشتر را تصحیح می‌کند، تفاوتی هم که با رساله حقوق دارد این است که در رساله حقوق فقط مرحوم نجاشی این سند را داشت ولی در عهد مالک اشتر هم نجاشی و هم شیخ سند دارند که اوایل سندشان متفاوت است و بعد مشترک می‌شود، منتها آن دو موردی که محل سؤال بود یعنی حسین بن علوان کلبی و سعد بن طریف در هر دو سند وجود دارد و هر دو را می‌توان تصحیح کرد.

اگر این دو گام برداشته شود عهد مالک اشتر تصحیح می‌شود؛ اولاً باید گفته شود سندها متعلق به این روایات است و بعید است که دو نقل متفاوت بوده باشد مگر در جایی که نقل‌ها نسخه بدل داشته باشند که نمی‌توان تفاوت‌ها را تأیید کرد و اگر دو راوی‌ای گفته شده را نیز قبول کنیم این سند دارای اعتبار خواهد بود.

۳. اشتهار عهدنامه مالک اشتر

این تصحیح سند را اشتهار عهد مالک اشتر و خود متن که یک متن قدیم و قیّم است تأیید می‌کند، اگر این‌ها به تنهایی در جایی باشند برای تصحیح روایت به این‌ها استشهار نمی‌کنیم، یعنی اشتهار یک روایت به تنهایی موجب توثیق سند نمی‌شود یا مضامین مهم و قشنگ نیز به تنهایی نمی‌تواند سند را تصحیح کند، اما در این جا ما دو سند از نجاشی و شیخ داریم که قابل اصلاح هستند و این دو نکته یعنی اشتهار عهد مالک اشتر و اشمال این عهد بر مضامین مهم و مطابق بر شرایط و ضوابط شرعی و مطابقت با ادله دیگری که در نهج البلاغه است، می‌توانند مؤید باشند و اطمینان می‌آورند که این عهد مال امیرالمؤمنین است.

اشتهار در اجواء عمومی است به صورتی که همواره مطرح بوده است. در حالی که عهدنامه در کتب روایی در دو جا آمده است در تحف العقول و...

طریق احراز این اشتهار به این شکل است که وقتی به منابع سابق غیر از کتاب شیخ و نجاشی مراجعه شود ملاحظه خواهد شد در جایی که از مالک اشتر رحمه الله اسمی برده می شود، می گویند امیرالمؤمنین علیه السلام عهدنامه ای به ایشان نوشته اند. در کتب مختلفی از جمله در قرن دو و سه چنین چیزی وجود دارد؛ که مجموعاً موجب نوعی اطمینان نسبی به این سند می شود.

و اینکه سند به نوعی تصحیح شود، ارزشمند است. این روایت - عهدنامه مالک اشتر - را مقایسه کنید با روایتی که در جایی و توسط یک راوی کم حدیث نقل شده است و آن روایت مبنای یک حکم فقهی می شود، ملاحظه می کنید که عهدنامه مالک اشتر کمتر از آن نمی باشد و در سیره عقلا برای آن اعتبار قائل اند.

بررسی دلالتی عهدنامه مالک

مطلب بعدی بحث دلالتی در این روایت است.

۳. مفهوم «صلاح»

اولین مطلب استصلاح اهلها است، این صلاح یعنی چه؟ و چه دامنه و دایره ای دارد؟

«صلاح» در لغت

صلاح از واژه های لغوی است که تعریف دقیقی در خود لغت نمی آید، به دلیل اینکه مفهوم آن خیلی وضوح دارد و حداکثر این است که در لغت وقتی معنا می شود به آن ضدالفساد می گویند و گاهی وقتی فساد را در لغت معنا می کنند می گویند ضد الصلاح، بنابراین در مفاهیمی از این قبیل بسط چندانی در لغت داده نمی شود. چیزی که می شود در ارتکاز ما جستجو و تشریح کرد این است که صلاح و فساد به عنوان دو وصف متضادند که اشیاء با آنها موصوف می شوند و مفروض این است که یک شیء، دارای حقیقتی است و شرایط و اوصافی دارد و از آن انتظاری می رود، اگر مجموعه اجزا و شرایط جمع باشند و آن انتظار محقق شود می گویند این امر صالح است و اگر در یکی از این اجزا و شرایط مقومات آن ضعف و خللی باشد می گویند فاسد است. گاهی فساد و صلاح و گاهی فساد و صحت آمده است، در اصول نیز داریم که لفظ برای صحیح یا اعم وضع شده است و همان جا هم صحیح و فاسد را در کفایه معنا کرده اند، صحیح

یعنی شیء بجمیع أجزائه و شرائطه که موجب می شود آثار متوقعه از آن بر آن مترتب شود و فساد یعنی اینکه در یک یا چند جزء و شرط از آن خللی داشته باشد.

باید توجه داشت که کمال درجه بالاتری از صحت است. به مجموعه اجزاء و شرایطی که حداقل انتظار از شیء را درست می کند و ماهیت شیء با آن ها درست می شود، اجزاء صحت می گویند. کمال چیزهای اضافه ای است که موجب ارتقاء آن می شود.

پس در لغت صلاح شیء همان صحت شیء است و در مقابل فساد شیء قرار می گیرد.

۴. کاربرد واژه «صلاح» در قرآن

این واژه بیش از واژه صحت در قرآن و روایات به کار رفته است مانند اصلاح، صلح، صلاح، صالحات، صالحین که این ها به تعبیر مختلفی در قرآن آمده اند.

یک. شمول «صلاح» بر کمال

معنای صلاحی که در قرآن آمده است همان معنای لغوی است یعنی وقتی می گوئیم عمل صالح، یعنی عمل تام و وقتی می گوئیم انسان صالح، یعنی شخصیتی که تام و کامل است، منتها در فضای بحث دینی و قرآنی برای مصداق این صلاح و کمال، قرآن مطالبی دارد و این به ما خیلی کمک می کند که وقتی به قرآن مراجعه می کنیم می بینیم وقتی عمل صالح گفته می شود یعنی آن عملی که مطابق با موازین شرعی است و در کمال و سعادت انسان مؤثر است، منتها در کاربرد قرآن صلاح اختصاص به شرایط صحت ندارد بلکه شرایط کمال را هم شامل می شود چون اعمال و افعالی که بر حسب شرع انجام می دهیم، بخشی از آن ها واجبات یا ترک محرمات است و بخشی مستحبات و مکروهات است، وقتی صحت می گوئیم ذهن بیشتر به سمت حداقل واجبات و محرمات می رود، صلاح هم به یک معنا شاید همان باشد.

دو. «صالح»؛ فراتر از تکالیف واجب و محرم

اما در اصطلاحات قرآنی صلاح چه وصف عمل قرار گیرد و چه وصف از شخص باشد، کمی فراتر از تکالیف واجب و محرم است، یعنی وقتی می گوید آمنوا و عملوا الصالحات، این اختصاص به واجبات ندارد بلکه نماز شب نیز عمل صالح است و در قرآن عمل صالح بر بسیاری از اعمال غیر واجب اطلاق شده است و صالحین و صالحات هم که گفته می شود در ضمن خود، اوصاف کمال شخص را نیز شامل می شود، از این جهت است که در لغت تفصیل چندانی ندارد، در اصول و تحلیل های اصولی و فقهی اگر صلاح را با صحت یکی فرض کنیم تا حدی می تواند به آن نزدیک شود.

سه. عمومیت واژه «صلاح»

سوم اینکه وقتی در آیات و روایات وارد شویم می‌بینیم صلاح خیلی به‌کاررفته است، هم به عنوان وصف افعال، یعنی عمل صالح و عمل فاسد و هم به عنوان وصف اشخاص، یعنی صالحین و غیر صالحین. در کاربرد قرآنی و روایی دامنه شمول آن اعم از اوصاف لازم و واجب و ضروری در فعل یا اشخاص است، بلکه حوزه مستحبات و نوافل و زائد از حد ضروری را نیز شامل می‌شود؛ مثلاً در «استصلاح أهلها» صلاح وصف اهل است که می‌گوید اهلش را صالح کن. بنابراین عمل صالح یا شخص صالح دو اصطلاح دارد: گاهی صالح یعنی حداقل آنچه که لازم است برای اینکه عمل کامل باشد و در جهت صحیح سعادت قرار گرفته باشد، یا آنچه که برای شخص سعادت‌مند لازم است وقتی حداقل را دارد، می‌گویند صالح است، ولی گاهی صالح در معانی اضافه و معنای اوسع و اشمَل نیز به کار می‌رود.

۴. «صلاح»: مفهومی عرفی و عقلایی

با این مقدمات سؤالی که در این جا مطرح می‌شود نظیر سؤالی است که در مکاسب محرمه بحث کردیم، در مکاسب محرمه راجع به دو واژه رجس و باطل بحث کردیم و گفتیم باطل و رجسی که در قرآن آمده است، آیا باطل و رجس شرعی است یا باطل و رجس به معنای عرفی عقلایی است؟ دو نظر وجود دارد؛ ممکن است بگوییم وقتی می‌گوید إجتنبوا الرجس یعنی چیزی که شارع آن را پلید می‌داند، یا وقتی می‌گوییم لا تأكلوا أموالكم بینكم بالباطل، یعنی چیزی که شارع آن را باطل به حساب آورده است. این یک احتمال در این دو آیه بود که گفتیم اگر این احتمال باشد این دو آیه تأکید احکام دیگر است و مطلب جدیدی بیان نمی‌کند. احتمال دیگر این بود که باطل و رجس مفهوم عقلایی دارد و قرآن نیز به همان مفهوم عقلایی می‌گوید منتها در همه مواردی که شارع مفهوم عقلایی به کار می‌برد، در مصادیق تصرفاتی می‌کند.

در این جا نیز عین همان سؤال وجود دارد، وقتی حضرت می‌فرماید استصلاح أهلها ممکن است بگوییم مقصود از صلاح اهل، صلاح شرعی است، یعنی تربیت دینی است، یعنی آن معیارهای دینی را در آن‌ها دنبال کنید تا متخلق به آن معیارها شوند. ممکن است بگوییم صلاح در این جا یک مفهوم عرفی و عقلایی است منتها شارع معیارهای خود را در ضمن این مفهوم عقلایی گنجانده است.

در این جا ما علی‌القاعده معنای دوم را قبول می‌کنیم و می‌گوییم صلاح در این جا یعنی صلاح بما له بمعنی العرفی و العقلایی است، وقتی حضرت می‌فرماید مالک را موظف کردم در صد ساله سازی و صالح سازی مردم مصر باشد، این صلاح و سلامت اهل مصر و جامعه یک مفهوم عقلایی دارد و ابعاد و دامنه‌های متفاوتی دارد، منتها شارع حتماً آن مضامین دینی خود را هم ضمن این ملحوظ کرده است، وقتی می‌گوید صلاح أهلها یعنی صلاحی که عقلاً آن را صلاح

می‌دانند، به اضافه نگاهی که شارع در آن توجه دارد. از این جهت است که اگر ما بگوییم صلاح در این جا صلاح شرعی است یک دایره جمع و جورتری پیدا می‌کند، ولی اگر بگوییم صلاح در این جا صلاح عقلایی است با تبصره‌ها و تکمله‌هایی که شارع در آن دارد، دامنه دلالت این جمله شریفه و عهد مالک اشتر کمی اوسع می‌شود، گرچه حتی اگر صلاح شرعی هم بگیریم با توجه به اینکه شارع همه ابعاد دیگر زندگی را در نظر دارد، از این جهت معنای آن‌ها خیلی به هم نزدیک می‌شود ولی به هر حال به لحاظ فنی و اصولی صلاح همان معنای عرفی و لغوی است منتها به اضافه ملاحظات که شارع دارد.

نسبت بین صلاح شرعی و عرفی

نسبت آن‌ها عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی گاهی عرف چیزهایی را جزو صلاح شخص می‌داند که شارع هم همان را قبول دارد مثل اخلاق عمومی و اجتماعی؛ و گاهی عرف اموری را جزء صلاح جامعه می‌داند که شارع آن را تخطئه کرده است مانند برخی چیزها که در حقوق بشر وجود دارد مثلاً می‌گوید نباید در موضع گیری‌های افراد در مسائل اعتقادی و دینی افراد تفاوت گذاشت.

البته باید توجه کرد که اینجا تخصیص اکثر پیش نمی‌آید زیرا در اکثر مسائل، عرف و شرع باهم منطبق‌اند - به ابواب جهاد با نفس و معروف و منکر مراجعه شود-.

پس ما در این جا می‌گوییم صلاح به مفهوم عقلایی است ولی با ملاحظات که شارع در آن اعمال کرده است، یعنی آنچه که عندالعقلاء صالح است با ملاحظات که شارع دارد و اگر در جایی شارع می‌گوید این صلاح نیست از محدوده دلالت خارج می‌شود، یا اگر چیزی را شارع صلاح می‌داند ولی عرف آن را نمی‌داند، آن در محدوده دلالت وارد می‌شود.

بنابراین صلاح عرفی و صلاح شرعی عموم و خصوص من وجه دارند، یک قسم آن است که صالح عرفاً و عقلاً و لیس بـ صالح شرعاً، یعنی صالح شرعی است ولی صالح عرفی نیست. یک قسم دیگر مورد اجتماع است. ما می‌گوییم دو قسم از این اقسام مشمول صلاح است، آن دو قسم در جایی که صالح عرفاً و شرعاً، یا اینکه صالح شرعاً که این دو مشمول این دلیل است؛ اما چیزی که صلاح عرفی است که شرع آن را قبول ندارد مشمول این دلیل نیست البته چون این صلاح به معنای عقلایی است اصلش این است که همه چیزهایی که صلاح عرفی مشمول آن می‌شود، اینکه بگوید حقوق بشر یا فلان کنوانسیون جزو مقومات صلاح و سلامت جامعه است دلیل می‌خواهد و اگر دلیل نباشد، اطلاق آن را شامل می‌شود. عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ قرآن نیز همین طور است، وقتی می‌گوید *إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ*، صالحات یعنی صالحات عقلایی منتها این معنای عقلایی با دستکاری‌ای است که شارع در آن انجام داده است؛ یعنی هر چیزی که

صلاح عقلایی است و نه عرفی که از حیث فسادش به آن مبتلا شده است. عقلا بما هم عقلا میگویند صالح است، مگر اینکه شارع تخطئه کرده باشد. یا شارع آن را جزء صلاحیات بداند.

پس صلاح یعنی چیزی که عرف و عقلا آن را از امور شایسته مردمان و شهروندان و عموم جامعه می‌دانند، چیزی که عقلا بما هم عقلا آن را از شرایط و ضوابط و شاخص‌های سلامت جامعه می‌دانند. شاخص‌های سلامت، رشد و سداد یک جامعه، که امروزه خیلی هم روی آن کار می‌شود. وقتی بحث توسعه می‌شود، بخشی از آن، توسعه فرهنگی است. توسعه اقتصادی و توسعه اجتماعی است. وقتی صلاح اهل گفته می‌شود همه چیزی است که عرف می‌گوید یک شخص در جامعه باید این ویژگی‌ها را داشته باشد که این مشمول صلاح می‌شود مگر چیزهایی که شارع بگوید جزو عناصر و مقومات و شاخص‌ها نیست و باید کنار گذاشته شود.

نتیجه آن خیلی به هم نزدیک می‌شود و فایده آن این است که اطلاقی در این وجود دارد یعنی اگر عقلا چیزی را خوب می‌دانند ولی در شرع چیزی راجع به آن نباشد، آن را هم شامل می‌شود یعنی با همین جمله شرعی می‌شود، مانند اوفوا بالعقود است که می‌گوید ما چیزی را که بین عقلا است قبول کردیم و هر چه که عقلا آن را عقد بدانند، اوفوا بالعقود آن را شامل می‌شود و با همین شرعی می‌شود. در این جا اگر بگوییم اصطلاح شرعی است در این جمله هیچ اطلاقی وجود ندارد و باید ببینیم شارع به چه چیز صلاح و به چه چیز فساد گفته است، ولی اگر گفتیم این جمله عقلایی است، خود این همه سنت‌های صالحه عقلایی را شرعی می‌کند چون اطلاق دارد و به این ترتیب این جمله هم شمول بالایی پیدا می‌کند و هم اینکه اطلاقی پیدا می‌کند برای مواردی که شک داریم که شارع این صلاح عقلایی و عرفی را قبول دارد یا ندارد.

۵. «صلاح» اعم از تربیت دینی

نتیجه دیگر این است که این صلاح اختصاص به تربیت دینی به معنای خاص ندارد گرچه قدر متیقن آن است، یعنی تربیت اعتقادات مردم و تقیدشان به عبادات و احکام و آداب شریعت مقوم صلاح است، ولی صلاح اهل این است که مردم سالم باشند، حتی اگر شارع دلیل خاص دیگری هم نداشته باشد، اطلاقش آن را می‌گیرد؛ بنابراین ساحت‌های مختلف تربیت می‌تواند در این جمله نهفته باشد، هم ساحت اعتقادی، هم ساحت عبادی، هم قلمروهای اجتماعی، هم قلمروهای اقتصادی، هم سلامت جسمی و بدنی و امثال این‌ها.